

رودگی و اختراع رباعی

سخنرانی آقای جلال‌الدین همایی

استاد دانشکده ادبیات

بی‌روی تو خورشید جهان سوز مباد هم بی‌نو چراغ عالم افروز مباد
با وصل تو کس چو من بد آموز مباد روزی که ترا بینم آن روز مباد

این دوبیتی که خواندم و آنرا با اصطلاح شعرا « رباعی » می‌گویند منسوب با استاد رودکی است. در متن خود رباعی هم دلایل و شواهدی هست از قبیل مقفی بودن مصراع سوم که تا حدی صحت انتساب آنرا برودکی یا یکی از گویندگان قدیم دیگر تأیید می‌کند.

موضوع سخنرانی من رودکی و اختراع همین نوع شعرست که مخصوص زبان فارسی است و عربها هم آنرا نداشته و از ما گرفته‌اند و معروفست که رودکی مخترع این نوع شعر بود. ببخشید اگر در بیان این موضوع مجبورم تا حدی با اصول فنی و قواعد عروضی و کلماتی که بعضی گوشها نامأنوس است سخن بگویم. من این خشکی و سنگینی را بکوتاهی و اختصار سخن جبران می‌کنم امیدوارم کاری نکنم که موجب سآمت و ملالت شنوندگان محترم واقع بشود.

رباعی که آنرا در قدیم با سامی « ترانه » ، « دوبیتی » ، « دوبیت » ، « چهاربیتی » ، « چهارگانی » (کلمه گان در چهار گان علامت تکرارست نظیر دهگان ، صدگان ، هزارگان) گفته‌اند ، یکی از انواع مهم شعر فارسی است که بعقیده جماعتی از استادان سخن مشکلتربین انواع شعرست ، برای اینکه رباعی خوب گفتن در واقع بحر را در کوزه جای دادن است ، چرا که شاعر باید يك مطلب مهم یا فکر بسیار عمیق و مضمون نازۀ لطیف دلپسند را در دو بیت - آن هم مقید بوزنی خاص - بیروزانند که فورمول معمول

آن وزن، جمله «لا حول ولا قوة الا بالله» است که با اصطلاح عروض از مزاخفات بحر هزج مثنی است و در تقطیع عروضی اوزان مختلفی پیدامی کند که یکی از آنها جمله «لا حول ولا قوة الا بالله» است یعنی وزن «مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع» که از ۱۲ هجاء تر کیب شده است؛ و آن را با اصطلاح هزج مثنی اخر ب مقبوض ازل می گویند. و بطور کلی رباعی ۲۴ وزن دارد در دو دسته هر دسته ۱۲ وزن. و ادیب بزرگوار قرن ششم هجری عین الزمان امام حسن قطان مروزی معاصر رشید و طواظ صاحب حدائق السحر که با هم طرف مناظره و مکاتبه بوده اند، برای تسهیل یاد گرفتن اوزان مختلفه رباعی دو شجره وضع کرده است که در هر شجره ۱۲ وزن را نشان می دهد: یکی را شجره اُخْرَب می گویند که بر کن «مفعول» شروع می شود، برای اینکه «مفعول» بحر کت لام آخر در اصطلاح عروض اُخْرَب «مفاعیلن» است یعنی زخاف «خرب» دارد که از زخافات مرگبه است (اجتماع خرم و کف)، و دیگری را شجره اُخْرَم می گویند مشتمل بر ۱۲ وزن که همه بر کن «مفعولن» آغاز می شود و «مفعولن» اُخْرَم «مفاعیلن» است که بزخاف «خرم» میم «مفاعیلن» را می اندازند و باقی مانده آنرا که «فاعیلن» باشد چون نامانوس است بجز و مانوس «مفعولن» مبدل می کنند.

خلاصه اینکه از اجتماع رکن سالم «مفاعیلن» با ۹ قسم زخاف بسیط و مرگب که اسامی آنها «خرم»، «خرب»، «قبض»، «کف»، «هتم»، «جب»، «شتر»، «بتر»، «زلل» است ۲۴ وزن رباعی استخراج می شود که روی هم رفته اوزان ۱۲ قسم شجره اُخْرَب مطبوعتر از ۱۲ قسم شجره اُخْرَم است، و وزن «مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع» که در فورمول «لا حول ولا قوة الا بالله» گفتیم، یکی از اوزان ۱۲ گانه شجره اُخْرَب است.

سخن را کوتاه می کنم شاید این حرفها بگوش نوکاران تازه پسند خوش آیند نباشد و گفت و گوی «سبب ثقیل» و «خفیف» در روح لطیف خفیف ایشان ثقیل واقع شود و صحبت از تقطیع فعولن، مفاعیلن، مستفعیلن را بجرم کهنگی نپسندند غافل از اینکه هر کهنگی دلیل فساد نیست، ایشان میتوانند «دلی دلی» بگویند. آن هم با حقیقت فعولن مفاعیلن یکی است. برای اینکه کلمه «دل» يك سیلاب سبب خفیف

است، و چون «دلی = دلای» گفتی يك رتد مجموع می شود.

میدانیم که در تقطیع نغمات موسیقی و فنّ ابقاع قدیم کلمه «تن» معمول بوده که در آهنگ هم وزن «دل» است، یعنی هر دو مثل کلمه «فع» و «فا» در عروض يك سبب خفیف شمرده می شود. گویا روح لطیف خوانندگان و نغمه سرایان ایرانی در این هنر که از «دل» سخن می رود و با «تن» و «جسم» کار ندارد کلمه «دل» را بر «تن» ترجیح داده و از این جهت آنرا نکیه کلام آهنگهای دلنواز خود قرار داده اند.

بهر حال روح مطالب در نظر فنی یکی است خواه در تقطیع کلمات و نغمات «فع» بگویند یا «دل» و «تن» یا کلمه دیگر که در آهنگ و سیلاب با آنها متحد باشد همه بیان يك حقیقت و مفسّر يك حالت است.

این نکته را هم عرض کنم که شعر عروضی که یکی از پیشوایان بزرگ آن استاد رود کی است نسبت بشعر سیلابی هجائی از جهت موزونیت و تناسب آهنگها کاملتر است، و شعر هجائی را نسبت بشعر عروضی از این نظر می توان شعر ابتدائی شمرد و به عبارت دیگر شعر عروضی حدّ رشد و کمال شعر سیلابی هجائی است.

چون سخت مقیدم که سخنرانی من از وقت مقرر تجاوز نکند، ناچار مطالب را فشرده و مختصر می گویم.

بعضی بغلط توهم کرده اند که شعر عروضی را ایرانیان از عرب اقتباس کرده باشند، زنهار این پندار نامعقول ناچاراً بخاطر نباید راه داد زیرا که شعر و موسیقی جزو غرایز ذوقی بلکه طبیعی هر ملت است و امور غریزی قابل تحمیل و تقلید نیست. اکنون بشنوید تا مطالبی را بطور خلاصه عرض کنم.

شعر و موسیقی و رقص همزاد یکدیگرند. یعنی مادر ذوق و طبع این هر سه فرزند را بيك شکم زاییده است، چرا؟ برای اینکه تناسب موزونیت چون بقالب الفاظ درآمد شعر است، و اگر همین موزونی و هم آهنگی بصورت نغمه تجلی کرد موسیقی است، و اگر بصورت حرکات خارجی درآمد رقص است.

همانطور که برای موسیقی و انواع رقصها که ما بین ملل و اقوام مختلف معمول است،

نمی‌توان مبدأ تکوّن و تاریخ پیدایش (ببخشید کلمه پیدایش را که از اغلاط مشهور است اینجا بکار بردم) نمی‌توان معین کرد، شعر و شاعری را هم نمی‌توان معلوم کرد که در چه تاریخ ایجاد شده است. بشر تا بوده شعر و موسیقی و رقص را با هم داشته است، آن بحث که در تاریخ ادبیات راجع باولین شاعر فارسی می‌شود، مبحث جداگانه‌بی است که مربوط بشعر اصلی طبیعی نیست. باز همانطور که موسیقی و رقصهای خاص ملل و اقوام را نمی‌شود بملّت دیگر تحمیل کرد، شعر هم قابل تحمیل نیست و بطور کلی امور ذوقی مولود خصایص فطری افراد و اقوام بشری است.

حالا که این مقدمه را شنیدید کُنبرای قضیه را هم توجه بفرمایید که عروض، موسیقی شعرست؛ پس نتیجه می‌گیریم که عروض و شعر عروضی در فارسی از دیرباز وجود داشته و از عرب یا قوم دیگر تقلید نشده است.

اصلاً يك اشتباه بزرگ می‌کنیم که می‌گوییم ایرانیان زبان عربی را گرفته‌اند. راست است از لغات عربی استفاده کرده‌اند، اما زبان عربی را هرگز نگرفته‌اند. برخلاف پاره‌بی از اقوام که در تحت سلطه عربی از بیخ عرب شدند.

راجع بتألیف کتب و ساختن اشعار و مقالات عبری که مابین ایرانیان قدیم متداول بوده است، يك دلیل آنرا لابد شنیده‌اید که زبان عربی مابین اقوام اسلامی حکم زبان لاتین را مابین ملل مسیحی داشته است. يك حرف تازه هم از بنده بشنوید که زبان عربی دو جورست، یکی آنکه اعراب بادیه بدان تکلم می‌کنند و حوائج طبیعی خود را بآن زبان می‌گویند. ایرانیها هرگز این زبان را نگرفته و در هیچ زمان بآن حرف نمی‌زده‌اند. دیگر آن زبان عربی است که خود ایرانیها خلاق و ایجاد کردند. لغت، صرف و نحو، معانی و ادبیات وسیع عالمگیر هر چه دارد مخلوق فکر ایرانیهاست. اینهمه اصطلاحات که در کتب ادبی و علمی می‌بینید و خیال می‌کنید که اصلاً عربی است، چه وقت در زبان اصلی اعراب بدوی سابقه داشت؟ اینها همه مخلوق و مولود ایرانیهاست. در همین زبان معمولی فارسی صدها کلمه داریم که همه می‌گویند عربی است، و حال آنکه هیچ کدام آنها در هیچ شعبه‌بی از شعب لسان عربی هرگز استعمال

نشده و نمی شود این چه طور عربی است که هیچ عربی زبانی و لویک بارهم آنرا بزبان خود جاری نکرده است و نمی کند! ایرانیها در حقیقت از ریشه های عربی و گاهی از ریشه های فارسی شبیه صیغه های عربی هزاران لغت و اصطلاح وضع کرده اند که هیچ ربطی به عرب نداشته و اکثر اصطلاحات علمی را عربها از ایرانیها گرفتند، ندانند که ایرانیان از عرب گرفته باشند. و اگر خوب بخواهید ایرانیان بعد از اسلام از زمان ابن مقفع ببعد بلکه جلوتر از آن نیز زبان و ادبیات جدیدی ساختند که چون مخلوق خود آنها بود آنرا مملوک خود دانسته هر نوع تصرفی را در آن روا می داشتند و اصلاً باین زبان بعنوان زبان بیگانه نظر نمی کردند و از این جهت در نظر ایشان فرقی نداشت که در تفهیم يك معنی کلمه اصیل فارسی را بگویند یا آن کلمه را که خودشان از ریشه های عربی ساخته و وضع کرده بودند.

این است حالت بسیاری از لغات جدید که بقول معروف از عربی داخل زبان فارسی شده است. قسمتی هم عین کلمات معمول عرب گرفته شده که آن هم با تصرف در آهنگ و تغییر مخارج حر و فست، بطوری که نه عرب آنطور تلفظ می کند و نه تلفظ فارسی آنرا می فهمد!

گاهی در لغات شبیه معامله تها نری انجام گرفته است که ایرانیها کلمه عربی و عربها کلمه فارسی را اختیار کرده اند. از آن جمله است اصطلاح «رباعی» و «دوبیتی» که مابین شعرای ماللفظ «رباعی» و «و مابین عربها» «دوبیتی» و «دوبیت» معمول است. یعنی عربها بهمین نوع شعر که ما رباعی می گوئیم «دوبیت» و «دوبیتی» می گویند. در اول سخنرانی اشاره کردم که در عربی از ابتدا این نوع شعر متداول نبود و اختصاص بزبان فارسی داشت، بعداً عربها آنرا از ایرانیان اقتباس کردند با همان اسم و اصطلاح «دوبیت» که مابین گویندگان قدیم فارسی معمول بوده است، مثل «ترانه» و «چهاربیتی» و «چهارگانی» که قبلاً عرض کرده بودم.

اماعلت اینکه این نوع شعر را «رباعی» و در قدیم «چهاربیتی» و «چهارگانی» می گفتند، بعضی خیال می کنند که چون چهار مصراع دارد آنرا رباعی گفته اند،

اما صحیح این است که این تسمیه بر عایت اوزان عربی است .

اگر بخواهم وارد تحقیق این مطلب بشوم سخن بدرازا می کشد و فرصت کافی برای این نوع مطالب نداریم. همین اندازه باختصار عرض می کنم :

در عروض عرب وزن بحر هزج مثنون وجود ندارد ، و این بحر در اوزان اشعار عرب یا مسدس شش رکنی است که آنرا « مجزو » می گویند ، یا چهار رکنی است که « مشطور » می نامند ، یا ثنائی یعنی دور رکنی است که « منهوك » گفته می شود .

مثلاً اشعاری که در فارسی بر وزن هزج مثنون داریم نظیر « ممکن در جسم و جان منزل که این دو نیست و آن والا... الخ » در اوزان عربی هر مصراع از آن يك بيت « مشطور » حساب می شود .

و باین قیاس چون رباعی از اوزان هزج مثنون است ، هر مصراع از آن را يك بيت محسوب می دارند؛ و بدین سبب آنرا « رباعی » یعنی « چهاربیتی » و « چهارگانی » گفته اند . و باز بهمین ملاحظه است که شعرای قدیم غالباً مصراع سوم رباعی را هم مقفی می آوردند؛ و اگر مصراع سوم قافیه نداشت آنرا « خصی » می گفتند .

ما بین اصطلاح « دو بیتی » و « ترانه » را هم از این جهت فرق گذارده اند که اگر دو بیت رباعی طوری ساخته شد که با سرودهای آهنگی تطبیق شود ، یعنی با اصطلاح قدیم « ملحون » و با اصطلاح امروزیها ضربی و آهنگی باشد آنرا « ترانه » ، و اگر از این جهت خالی و بقول ادبای قدیم « مجرد » باشد ، آنرا « دو بیتی » می گویند .

رباعی که در سر آغاز سخنرانی از رودکی خواندم ظاهر آهنگ سرودی داشته است که تشخیص این قسمت با اساتید موسیقی و آهنگ سازان شیرین کار است .

راستی شعر و موسیقی چه قدر بر کردن یکدیگر حق دارند .

ساقی که بساغر می کلگون می ریخت

مطرب که بزخمه دُر مکنون می ریخت

فصاد و طبیب جمع بودند بهم

این نبض همی گرفت و او خون می ریخت

خوبست دوسه رباعی خوب برای شما بخوانم تا از هان شنوندگان کاملاً متوجه این نوع شعر باشد و ضمناً اگر خستگی عارض شده است رفع شود .
 اول از استاد حکیم رباعی سرا « ختیم نیشابوری » یک رباعی مسلم الصدر یعنی از رباعیهایی که قطعاً از خود اوست (نه رباعیها که بدو نسبت داده اند) می خوانم .
 دلیل صحت انتساب این است که در آثار قرن ششم نزدیک بعهد خود ختیم نظیر مؤلفات « زمخشری » متوفی ۵۳۸ این رباعی را از ختیم ثبت کرده اند که در نسخ با اختلاف روایت در بعض کلماتش نوشته شده است :

دارنده چو ترکیب طبایع آراست

باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست

گر نیک نیامد این بنا عیب که راست؟

ور نیک آمد خرابی از بهر چراست؟

ختیم می خواست افکار را متوجه فلسفه صنع و عالم کون و فساد کند، نه اینکه نعوذ بالله ایرادی بردستگاه خلقت داشته باشد .

مشتاق اصفهانی شاعر معروف دوره زندیه خاقت بشر را از انعقاد نطفه تا پایان

حیات در یک رباعی بزبان عارفانه بیان می کند :

پیدا چو گهر ز قطره آب شدیم

پنهان بصدف چو در نایاب شدیم

بودیم بخواب در شبستان عدم

بیدار شدیم ، باز در خواب شدیم

ای کاش انسان قبل از آنکه دوباره بخواب برود، طوری بیدار شده باشد که این

خواب صورت در روح او تأثیر نداشته باشد !

این رباعی هم از « امید یطهرانی » شاعر فاضل حکیم اوائل دوره صفویه است

که گمنام و مجهول القدر مانده، از اساتید حکمت و فلسفه و ادب، شاگرد حکیم عالم مشهور « ملا جلال دوانی » است که مفصل تاریخ فلسفه دوره تیموری و صفوی بوده است:

ای دل نفسی مطیع فرمان نشدی

از کرده خویشتن پشیمان نشدی

صوفی و فقیه و زاهد و دانشمند

این جمله شدی ولیکن انسان نشدی

باری این نوع شعر را که با اسم «رباعی» معروفست می گویند رودکی اختراع کرده است. در این باره داستانی هم در کتاب «المعجم» شمس قیس رازی بتفصیل نقل شده است که می گوید «پندارم رودکی بود» اما دیگران بدون پندار و بطور قطع رودکی را گفته اند.

که روزی در ایام جوانی بکوچه و بازارهای «غزنین» گردش می کرد، اتفاقاً مصادف ایام تعطیل عید بود که کودکان در کوچه ها بجوزبازی مشغول بودند، رودکی از آنجا که «شطارت جوانان شاعر و بطالت شاعران شاطرست» بتمشای بازی کودکان ایستاد، ناگهان یکی از کودکان در اثناء بازی که گردکان بگودال اندر افتاده بود این جمله موزون را بگفت «غلطان غلطان همی زردتابن گو». و شنیدن همین جمله در طبع رودکی موجب الهام اختراع رباعی گردید.

توضیحاً آن جمله که از طبع کودک ایرانی فارسی زبان تراوش کرده، موزونست و بر وزن «مفعولن فاعلن مفاعیل فعل» که خود یکی از اوزان ۲۴ گانه رباعی جزو دسته دوازده وزن شجره اخرم است که قبلاً عرض کردم.

فرض می کنیم که آن داستان واقعیت داشته باشد. اگر در روح ساده و طبع موزون خداداده آن کودک ایرانی و دیعه طبیعی این وزن نبود، چگونه از طبع او این آهنگ تراوش می کرد؟ آیا ممکن است که از طبع يك بچه خالص عربی شعر فارسی بحر «مشاکل» مثلاً تراوش کند؟

پس بهمین دلیل و دلایل دیگر که فعلاً مجال و وقت گفتن آنها نیست، پیش این بنده مسلم و محقق شده است که وزن رباعی و بسیار از اوزان دیگر که داخل دوایر عرض شده است در میان ایرانیان سابقه داشته که بعداً همان اوزان بزبان شعرای دری گوی

اولیه که پیشوای سخن‌سرایان بعد هستند، طبعاً جاری و ظاهر گردیده است، نه اینکه همه این اوزان را از عرب یا قوم دیگر تقلید کرده باشند.

مخصوصاً اوزان بحر هزج و متقارب و رمل و مشاکل همه در السنه قدیم ایرانیان وجود داشته، نهایت اینکه قسمتی (شاید قسمت بیشتر) بزبان پهلوی و قسمتی هم بزبان دری بوده که بعداً همه آن موارد بزبان فارسی دری رسیده است.

باری بعقیده من رود کی مخترع رباعی نبوده و قبل از وی هم این وزن در فارسی سابقه داشته، اما او شاید اولین شاعری باشد که از این نوع شعر در ساختن آهنگها و سرودها و اشعار «ملحون» زبان دری معمول عهد سامانی بیش از سایر گویندگان استفاده کرده باشد. برای اینکه می‌دانید رود کی علاوه بر شاعری در موسیقی هم کاملاً دست داشت و خود چنگ می‌نواخت. پس بقوة این هنر از وزن «ترانه» و «دوبیتی» خوب استفاده کرده و شاید اکثر سرودها و اشعار ملحون خود را بشکل رباعی ساخته و همین امر موجب شده است که اختراع رباعی را بدو نسبت داده‌اند.

برعایت ضیق وقت از ذکر دلایل و شواهد خودداری و عقیده خود را بطور اجمال ذکر می‌کنم.

باعتماد بنده ریشه وزن رباعی همان لحن «اورامن» و «اورامنان» است که بزبان پهلوی یازده هجاء در وزن هزج مستس مقصور و محذوف یعنی هموزن خسرو شیرین نظامی و ویس و رامین فخر گز گانی بوده، و همان وزن با اضافه کردن يك هجاء یا يك رکن مزاحف در زبان دری بصورت «ترانه» و «دوبیتی» معمول گردیده است. پس باید ریشه رباعی و سایر مزاحفات هزج را در لحن «اورامن» و نظایر آن در لحن و اشعار زبان پهلوی جست و جو کنیم که بسیاری از اسرار ملیت و ادبیات فارسی در همین پرده‌ها نهفته است.

بیش از این تصدیق نمی‌دهم و برای اینکه سخنرانی و صحبت من بلفظ مبارکی پایان یافته باشد، این بیت را می‌خوانم و سخن خود را بدان خاتمه میدهم.

لحن او را من و بیت پهلوی زخمه رود و سماع خسروی